

درآمدی بر تحلیل جامعه‌شناختی فقر

مقدمه:

مسأله فقر و نابرابری یکی از مشکلات دیرینه جوامع بشری است. کلیه جوامع بشری، چه در حال حاضر و چه در گذر تاریخی، کم و بیش نابرابری در ابعاد مطلوبیتهای کمی و ابزاری (ثروت و درآمد)، مطلوبیتهای کیفی و ذاتی (احترام و منزلت) و مطلوبیتهای ربطی (قدرت) را به گونه‌ای تجربه نموده‌اند. حتی در جوامع ابتدایی که ابزار تولیدی در کنار نبود و به زعم نظریه‌ای نابرابری اقتصادی قابل ملاحظه‌ای هم مشهود نبود، این جوامع پرخسوردار از نوعی نابرابری در حیثیت و بالطبع نابرابری در قدرت بوده‌اند. علاوه بر اینکه نابرابری در حیثیت و منزلت خود نوعی نابرابری قدرت است. بدین معنا که به بهره‌مندانش قدرت تغییر رفتار دیگران را می‌دهد، این نابرابری در شرایطی اهرم قدرتی بود در دست سران و شیوخ جوامع برای حل و فصل اختلافات و برخورد با سایر جوامع. به اعتقاد ریمن آرون، نابرابری اجتماعی در جوامع ابتدایی از طریق نظام خویشاوندی خود را نشان می‌داد.

تاریخ تمامی جوامع گواهی است بر تمایز یافتگی، تقسیم کار و ارزشیهای مترتب بر آن. اگر تقسیم کار ساده و مبتنی بر نقشهای سنی، جنسی، خویشاوندی و ویژگیهای شخصی وجه بارز جوامع ابتدایی بود، بتدریج هر چه به جوامع و دوران معاصر نزدیکتر می‌شویم، جوامع از این معیارهای انتسابی فاصله گرفته و اگر نگوییم کاملاً اکتسابی، آمیزه‌ای از معیارهای اکتسابی و انتسابی جایگزین آنها می‌شود. به مرور زمان با پیچیده‌تر شدن تقسیم کار و تخصصی شدن نقشها و حرفه‌ها مسأله نابرابری اجتماعی ابعاد پیچیده‌تر و غامض‌تری به خود می‌گیرد.

به نظر ما، مسأله فقر اقتصادی را بدون ارتباط با ساخت وسیع‌تر یعنی نابرابری اجتماعی نمی‌توان مسود تحلیل جامع قرار داد، چون

بهرحال فقر نوعی نابرابری و در ذیل آن قابل مطالعه است.

قبل از پرداختن به نظریات جامعه‌شناختی فقر، نقد و بررسی آنها و ارائه یک چارچوب پیشنهادی توضیح نکته‌ای ضروری می‌نماید و آن اینکه، فقر را می‌توان از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی قرار داد. به نظر نگارنده مطالعاتی که تاکنون در مورد فقر صورت گرفته است، بیشتر از زاویه نگرش اقتصادی بوده و معمولاً فرایند بکتواختی را دنبال کرده است: از تعریف اقتصادی فقر شروع و شاخصهایی را برای اندازه‌گیری فقر مطلق و فقر نسبی ارائه نموده است، خط فقر را در یک مقطع خاص تعیین و در نهایت تجزیه و تحلیل‌های بعدی اقتصادی صورت گرفته است.

به نظرت می‌توان به یک تحلیل اجتماعی در زمینه ظهور و نتایج فقر برخورد نمود. البته این بدان معنا نیست که بدون توجه به تعاریف و شاخصهای اوزنده اقتصادی در زمینه فقر صرفاً با ملاکهای ذهنی و نظری به تحلیل جامعه‌شناختی فقر پردازیم، بلکه باید در زمینه فقر حداقل این دو زاویه نگرش (اقتصادی و اجتماعی) با همکاری و با وام‌گیری از یکدیگر تحلیل جامع‌تری ارائه نمایانند. برای نمونه، از زاویه نگرش اقتصادی ریشه فقر به عنوان یک پدیده اقتصادی در سطح کلان را باپستی در وضعیت دو متغیر سطح تولید سرانه ملی و میزان نابرابری در توزیع درآمد جستجو نمود. اما همانگونه که مشهود است جای تجزیه و تحلیل اجتماعی ایندو متغیر کاملاً باز است. چون هنوز یک سؤال باقی است: چه عواملی اهم از اقتصادی و غیر اقتصادی در کاهش یا افزایش ایندو متغیر سهمین‌اند؟ ممکن است نگرش اقتصادی، عوامل اقتصادی را ردیف نماید اما هنوز سؤال عوامل غیر اقتصادی به قوت خود

باقی است که باید به نوبه خود به آنها پرداخت. بهر حال زاویه نگرش مقاله حاضر به فقر عمدتاً یک زاویه نگرش اجتماعی با روشها و تأکیدات خاص خود می‌باشد.

نظریات فقر

در میان جامعه‌شناسان سه مفهوم و تبیین از فقر وجود دارد. یکدسته معروف به چشم انداز فرهنگی، دسته دوم معسروف به چشم انداز موقعیتی و دسته سوم که از سوی واکسمن ارائه شده است معروف به چشم انداز ربطی است:

الف: چشم انداز فرهنگی:

این دسته از جامعه‌شناسان اعتقاد بر این دارند که طبقه پایین الگوهای رفتاری و ارزشی خاصی را از خود بروز می‌دهد که عموماً با جامعه و فرهنگ غالب متضاد است. این الگوهای یگانه رفتاری و ارزشی از طریق اجتماعی شدن انتقال یافته و به عنوان شاخصه‌های خزده فرهنگی پایگاه اقتصادی-اجتماعی فقیر محسوب می‌شوند. این دسته با استناد به میزان جرم و تخلف در طبقات پایین، شدت و نوع بیماری روانی، وضعیت آموزشی و تحصیلی و بعد خانوار این طبقات، نتیجه‌گیری می‌نمایند که آنها همه از الگوهای رفتاری و ارزشی خاص طبقه پایین که سالها از قدمتش گذشته و نسل به نسل انتقال یافته است، نشأت می‌گیرد.

در مورد جرم این توافق وجود دارد که بین جرم و طبقه اجتماعی رابطه‌ای وجود دارد. استاد و مدارک گواهی می‌دهند که جرایم بیشتر در طبقات پایین رخ می‌دهند.

در ارتباط با بیماریهای روانی، ایندسته از جامعه‌شناسان معتقدند که شواهد زیادی در دست است که بیانگر رابطه مثبت بین فقر و

بیماری روانی به خصوص اسکیزوفرنیا (روان گسیختگی) می باشد. هولینگشید^۳ در کتاب خود تحت عنوان طبقه اجتماعی و بیماری روانی با ارائه پیش فرضهایی منجمله اینکه افراد در هر طبقه برخوردار از یک بازتابها و اختلالات عاطفی و روانی کما و کیفاً متفاوت با طبقه دیگر می باشند، به اندازه گیری فرضیات خود پرداخته و نتیجه می گیرد که هر چه طبقه پایین تر باشد، سهم بیماران روانی به خصوص روان گسیختگی بیشتر می شود.

در ارتباط با وضعیت تحصیلی، این دسته از جامعه شناسان فرهنگ گرا با توجه به رابطه مثبت بین وضعیت تحصیلی و درآمد و موقعیت شغلی اظهار می دارند که اصولاً طبقه پایین به علت برخورداری از الگوی رفتاری و ارزشی خاص آنچنان میل و رغبتی نسبت به افزایش تحصیلی خود نشان نمی دهند.

دپویس (۱۹۲۸) اظهار می دارد که الگوی طبقه اجتماعی تعلیم کودک که در خانواده اعمال می شود از کنترل انواع و شیوه های غذا خوردن کودک گرفته تا انواع تریتهای جنسی، تهاجمی و آموزشی بین طبقات گوناگون متفاوت است.^۴

برن اشتین (۱۹۶۷) به تفاوت الگوی زبان بین طبقات پایین و متوسط و رابطه آنها با یادگیری اشاره می نماید و اظهار می دارد که اشکال زبان محاوره در فرایندهای یادگیری نوع خاصی از رابطه با محیط را بوجود آورده و تقویت می نماید و نتیجتاً ابعاد ویژه ای از برجستگی را برای فرد به وجود می آورد.^۵

در ارتباط با بُعد خانوار این دسته از جامعه شناسان اظهار می دارند که رابطه آشکاری بین طبقه اجتماعی و تعداد فرزندان وجود دارد، طبقه پایین از بیشترین نرخ زاد و ولد برخوردار می باشد. الگوی متفاوت جامعه پذیری طبقات متوسط و طبقات پایین عامل اصلی الگوی متفاوت رابطه فرزند-والدین می باشد.

شیلر (۱۹۸۰) چشم انداز فرهنگ گرایان تبیین فقر را تحت عنوان دیگری به نام «منش ناقص» معرفی می نماید. از این منظر فقر نتیجه طبیعی نقائص فردی در اشتیاق و توانایی و یا به تعبیر امروزی تر انگیزه و اخلاق کاری است. این دسته بر این اعتقادند که هر کدام از عوامل فوق، چه انگیزه و چه توانایی، اگر به حد کافی در فرد نباشد، کم و بیش منجر به فقر خواهد شد. از این دیدگاه تنها علت مؤثر در فقر فقدان این دو

زیمل یکی از جامعه شناسان کلاسیک معتقد است که فقیر به عنوان یک سنخ اجتماعی تنها زمانی پدید می آید که جامعه، فقر را به عنوان یک منزلت خاص اجتماعی به رسمیت شناسد و اشخاص خاصی را ملزم به دستگیری از فقیران کند.

برن اشتین به تفاوت الگوی زبان بین طبقات پایین و متوسط و رابطه آنها با یادگیری اشاره می نماید و اظهار می دارد که اشکال زبان محاوره در فرایندهای یادگیری نوع خاصی از رابطه با محیط را بوجود آورده و تقویت می نماید و نتیجتاً ابعاد ویژه ای از برجستگی را برای فرد به وجود می آورد.

قابل انکاری زودتر از سایر بچه ها مدرسه را ترک می نمایند اما آیا این تفاوت رفتاری بیانگر جهت گیریهای فرهنگی است؟ با ارجاع مسأله به فرصتها و موقعیتهای تحصیلی در می یابیم که مناطق درآمد پایین به طور فاحشی از لحاظ تجهیزات برای انتقال علاقه، شوق یا توانایی در فرایند یادگیری ضعیف هستند. اضافه بر آن طبقات کم درآمد نمی توانند همسان خانواده طبقه متوسط و طبقه بالا از تحصیل فرزند خود پشتیبانی به عمل آورند. در حقیقت فقیران از فرصت مساوی برای به انجام رساندن و حتی تعقیب اهداف خود برخوردار نیستند. از زاویه دیگر مشاهده شده است که فقرا توانایی برجسته خود به هنگام بهبود در فرصتهای اقتصادیشان را نشان داده اند.

ج) با توجه به دسته بندی شیلر، نقطه مقابل «منش ناقص» فقیر این است که غیر فقیر منشی سالم و کامل را داراست. بنابراین منش ناقص نه تنها فقر را توضیح نمی دهد بلکه موقعیت و منزلت غیر فقیر را نیز توجیه می نماید. برای رد این دیدگاه کافی است موقعیت و پایگاه طبقات بالا و متوسط زیر سؤال رود.^۶

د) استلزام دیگر در این چشم انداز آن است که جامعه را مبری از هرگونه عیب و نقص دانسته و معتقد است که جامعه هر کاری را برای نجات فقیر انجام می دهد و این افراد هستند که مسؤول فقر خود محسوب می شوند.^۸

ب: چشم انداز موقعیتی:

این دیدگاه بر این باور است که علت فقر را باید در نیروهای خارج از کنترل فرد جستجو نمود. فقیر، فقیر است چون دسترسی کافی به مدارس خوب شغل و درآمد مناسب ندارد. فقیر، فقیر است زیرا مورد تبعیض واقع می شود. فقیر،

عامل در افراد است و لایقیر. یعنی اگر افراد بخواهند و توانایی لازم را کسب نمایند به راحتی می توانند خود را از فقر نجات دهند، چون جامعه فرصتهای کافی برای همه افراد در اختیار گذاشته است و تنها خواست افراد و نتیجتاً کسب لوازم ضروری است که می تواند عامل رهایی از فقر محسوب شود.^۹

به طور خلاصه، فرهنگ گرایان فقرا را به عنوان قشری که برخوردار از الگوی خاص رفتاری، انگیزشی و ارزشی می باشند معرفی می نمایند که برای قرار از فقر، باید در جهت تغییر رفتار و ارزشهایشان آموزش ببینند. چون الگوی رفتاری و ارزشی آنها از طریق تسلیها به وسیله جامعه پذیری درونی شده است، تغییر باید با یک فرایند و پروسه آرام صورت گیرد.

بر این دیدگاه چند انتقاد عمده وارد شده است:

الف) فرهنگ گرایان معتقدند که فقرا از ارزشها و تمایلات لازم برای بهبود پایگاه اقتصادی خود برخوردار نیستند و لذا فقر از زاویه انسان یک تحمیل فردی است. از دید انسان تلاشهای عمومی باید در جهت تغییر نگرشها و ارزشهای فقرا باشد و نه تغییر فرصتها. با توجه به اینکه فرهنگ گرایان عمدتاً فرهنگ را با ارجاع به ارزشها و منجاریها تعریف می نمایند و متفاوت بودن آنها را از رفتار تشخیص می دهند، باید توجه نمود که تمام تفاوتهای رفتاری به تفاوت ارزشها بر نمی گردد. حتی افرادی با منجاریها و ارزشهای مشابه ممکن است در شرایط گوناگون متفاوت رفتار کنند.

ب) برای اینکه بتوان مقایسه ای بین ارزشهای متفاوت فقرا و غیر فقرا نمود باید فرصتها و شرایط برای هر دو یکسان باشد. فی المثل در مورد موقعیت تحصیلی، فرزندان فقرا به طور غیر

اگر شرایطی پیش آید که در آن اهداف فرهنگی توسط اقشار يك جامعه درونی شوند اما سازمان اجتماعی در دسترسی به این اهداف عطف به طبقات گوناگون متفاوت عمل نماید؛ زمینه بروز جرائم فراهم می شود. هر چه فرد در نظام قشربندی پایین تر باشد، بیشتر با محدودیتهایی بر پایه دستیابی به ابزار قانونی برای رسیدن به هدف موفقیت آمیز مواجه می شود. این ستیز بین اهداف فرهنگی و ابزار نهادی شده است که منجر به نابسامانی و نابهنجاری می شود.

محکوم محدودیتهای ساختی، واقع می شود. و در تلاش است تا به گونه ای خود را با این شرایط غیر قابل تحمل وفق دهد.

مرتون در ارتباط با فقر و جرم اظهار می دارد که فقر و کمبود فرصتها الزاماً باعث جرم نمی شود. به تعبیر وی فقر يك متغیر منزوی نیست. اگر شرایطی پیش آید که در آن اهداف فرهنگی توسط اقشار يك جامعه درونی شوند اما سازمان اجتماعی در دسترسی به این اهداف عطف به طبقات گوناگون متفاوت عمل نماید؛ زمینه بروز جرائم فراهم می شود. هر چه فرد در نظام قشربندی پایین تر باشد، بیشتر با محدودیتهایی بر پایه دستیابی به ابزار قانونی برای رسیدن به هدف موفقیت آمیز مواجه می شود. این ستیز بین اهداف فرهنگی و ابزار نهادی شده است که منجر به نابسامانی و نابهنجاری می شود.

در خصوص آموزش و پرورش نیز، دیدگاه موقعیت گرا علت افت تحصیلی طبقه پایین را در بی کفایتی نظام آموزش و نگرش منفي كل نظام نسبت به كودك طبقه پایینی می داند. در ارتباط با بعد خانوار نیز این دیدگاه معتقد است که مشکلات فقیر در تنظیم خانواده عمدتاً از کمبود فرصتهای واقعی برای دستیابی به تمایل به خانواده های كوچك ناشی می شود.

پته الكسك (۱۹۸۷) معتقد است که فقر قسمتی از سؤال گسترده تر ما درباره ساخت و توزیع منابع در جامعه، قدرت کنترل و استفاده از اینهاست. لذا سؤال فقر به طور تنگاتنگ مرتبط است با سؤال نابرابری و قدرت. وی یکی از علتهای کلی نابرابری را برنامه های دولت می داند. از بین رفتن فقر، مستلزم تغییر موقعیت نسبی فقیر و طبعاً حمله به نابرابری از طریق

فقیر است زیرا برخوردار از سهم متصفانه ای از حمایتهای دولتی، سوسیدها و خدمات عمومی نیست. فقیر، فقیر است زیرا فرصتهای کافی برای ارتقاء در اختیارش نیست. فقیر، فقیر است زیرا از همان ابتدای تولد پایگاه فقیر و غنی معلوم است. فقیر، فقیرزاده است و غنی، غنی زاده و جامعه فاقد تحريك لازم برای تقلیل این فاصله هاست، بنابراین الگوهای رفتاری فقیر به عنوان نتایج طبیعی و فوری موقعیتهایی است که ساخت اجتماعی غالب تحمیل نموده و انتخاب و اختیار طبقه پایین را محدود می نماید. مسأله اساسی را نباید در ارزشها و الگوهای فرهنگی این طبقات جستجو نمود بلکه باید عوامل تعیین کننده بیرونی را که مربوط به ساخت اجتماعی محدود کننده است، مورد مطالعه قرار داد. فقرا رفتار متفاوتی دارند اما نه به این خاطر که برخوردار از يك نظام ارزشی خاص می باشند، بلکه بدین خاطر که آنان ارزشهای مسلط را درونی نموده و این فرصت را ندارند که این ارزشها را در مسیر تحریم شده اجتماعی تشخیص دهند. به زعم موقعیت گرایان برای دستیابی به تغییر نباید وجهه نظر فقرا را عوض کرد بلکه باید موقعیت آنان را از طریق اصلاح ساخت اجتماعی محدود کننده تغییر داد.

در ارتباط با میزان جرم طبقه پایین، یکی از معروفترین توضیحات متعلق به رابرت، کی مرتون می باشد. وی جرایم طبقه پایین را به ساخت اجتماعی که فرصتها را محدود می نماید، نسبت می دهد. این در حالی است که نظام و ساخت فرهنگی اینگونه جوامع يك ایدئولوژی را فریاد می زند که قابل دسترس برای همگان نیست. به عبارت دیگر هر چند طبقه پایین تعلق خاطر به نظام فرهنگی، ارزشی و شعارهای آن دارد، اما

انتقال اساسی قدرت و منابع است و این متضمن تغییری در ساخت اقتصادی است که نابرابری را ایجاد کرده است. وی اضافه می نماید که این بدان معنا نیست که هرگونه برنامه ای برای کاهش فقر از طریق توزیع مجدد منابع باید در انتظار يك انقلاب اقتصادی باشد بلکه تمام اندازه گیریهای رفاه باید تا گذر يك آشتی بین تأمین بیشتر برای جلوگیری از فقر مطلق و حرکت به سوی کاهش نابرابریها برای همه باشد. اگر قرار است نابرابری کاهش یابد می بایست مداخله ای در ساخت اقتصادی که آن را به وجود آورده است، صورت گیرد.^{۱۰}

ج: چشم انداز ربطی واکسن (۱۹۸۳) چشم انداز خود را به اختصار اینگونه تعریف می کند: «این چشم انداز بر پایه دوک موقعیت فقیر در چارچوب ساخت اجتماعی، نگرشها و اعمال غیر فقیر نسبت به فقیر و تأثیرات این نگرشها و کنشها بر فقرا استوار است.»^{۱۱}

فرهنگ فقر نه به تنهایی درونی است، آن گونه که فرهنگ گرایان معتقدند و نه به تنهایی بیرونی است، آن گونه که موقعیت گرایان می گویند بلکه يك مقوله ربطی است، يك خرده فرهنگ وابسته است. برای دوک طبقه پایین و فرهنگ فقر به طور صحیح هم باید به کنش درونی و هم به کنش متقابل و بیرونی فقیر با غیر فقیر توجه نمود.

زیمل یکی از جامعه شناسان کلاسیک معتقد است که فقیر به عنوان يك سنخ اجتماعی تنها زمانی پدید می آید که جامعه، فقر را به عنوان يك منزلت خاص اجتماعی به رسمیت شناسد و اشخاص خاص را ملزم به دستگیری از فقیران کند.

«این واقعیت که شخصی فقیر است، به آن معنا نیست که او به مقوله اجتماعی خاص «فقیران» تعلق دارد... او از زمانی فقیر شناخته می شود که مورد دستگیری قرار گیرد... و بدین سان به عضویت گروهی درآید که شاخص آن فقر است. این گروه با عمل متقابل میان اعضایش مشجم باقی نمی ماند، بلکه نگرش کلی جامعه به آنها این گروه را پایدار می سازد... فقر را نمی توان به عنوان يك وضعیت کمی و قائم به ذات توصیف کرد، بلکه تنها بر



حسب واکنش اجتماعی ناشی از يك موقعیت خاص مشخص می شود... فقر يك پدیده بی همتای جامعه شناختی است به تعدادی از افرادی که بنا به يك سرنوشته کاملاً فردی، پایگاه ازگانیک خاصی را در درون جامعه اشغال می کنند، اما این پایگاه تنها نه با سرنوشته و موقعیت فردی فقیران، بلکه بیشتر با این واقعیت تعیین می شود که دیگران... می گویند تا وضعیت آنان را بهبود بخشند.^{۱۲}

این جامعه است که سنخ اجتماعی فقیر را می آفریند و به او منزلت ویژه ای می بخشد که تنها با صفات منفي قابل تشخیص است، یعنی با صفاتی که دارندگان منزلتهای دیگر اجتماعی فاقد آنند.^{۱۳}

جمع بندی نظریات و چارچوب پیشنهادی برای تحلیل فقر:

تاکنون سه دیدگاه کلی در مورد تحلیل جامعه شناختی فقر مطرح شده است. يك دسته معروف به فرهنگ گرایان ریشه فقر را به انگیزشها، الگوهای رفتاری و نگرشهای فرهنگی طبقات پایین بر می گردانند که نسل به نسل به آنان انتقال یافته است. از منظر این چشم انداز فقرا مسؤول فقر خود محسوب می شوند.

دسته دیگر معروف به موقعیت گرایان بر عکس ریشه فقر را به موقعیتهای ساختاری و فقدان فرصتهای لازم برای ارتقاء فقرا بر می گردانند. از این منظر این موقعیت ساختاری «فقرا» است که باید دچار دگرگونی شود و نه خرده فرهنگهای آنان.

دسته سوم که معروف به چشم انداز ربطی است از منظر کنش متقابل بین فقرا و غیر فقرا به مسأله فقر می نگرد. از این منظر تصویری که جامعه و غیر فقرا نسبت به «فقرا» دارند نقشی اساسی در پیدایش فقر و اینکه عده ای خود را فقیر پندارند، دارد. به عبارت دیگر چون مردم همواره خود را در آینه قضاوت دیگران می بینند، لذا ارزیابی و قضاوت دیگران نقشی مهم در تصویر «فقیر پنداری» افراد از خود دارد.

مباحث و رویکردهای نوین توسعه ضمن اینکه توسعه را مبتنی بر پاسخ به نیازهای اساسی انسانی می داند به منظر وخواست اقتدار و مردمی که قرار است زندگیشان بهبود یابد

اهدیتی فوق العاده می بخشد. از دید رویکردهای نوین توسعه، توسعه را قبل از آنکه سیاستمداران و متخصصان تعریف نمایند باید کسانی تعریف نمایند که قرار است زندگیشان بهبود یابد و این به معنای ایجاد فرصت و زمینه برای مشارکت اقتدار گوناگون اجتماعی و به ویژه اقتدار محروم برای رفع تنگناها و معضلات زندگیشان است.^{۱۴} نباید به فقرا به عنوان فقیر نگریست و بدین وسیله بر پیدایش و شدت فقر افزود بلکه باید با مشارکت دادن آنان در امور سه و ویژه در تصمیم گیریهای مربوط به خود در عالم معنا و منظر آنان سهیم شد و با آنان و از زاویه دید آنان به رفع محرومیتهای آنان اقدام نمود. با توجه به نکته فوق چارچوب پیشنهادی خود برای مطالعه فقر را در چهار محور ارائه می نمایم:

۱- در تحلیل فقر نباید صرفاً به فردنگری و ایجاد رابطه بین پدیده های جزئی اکتفا نمود بلکه باید ارتباط این پدیده ها و روابط را با ساختارهای کلان و وسیع تر جامعه در سطوح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مشخص نمود.

۲- چون در سطح کلان، فقر یکی از ابعاد توسعه نیافتگی است طبعاً باید علل فقر را در این سطح با علل توسعه نیافتگی مرتبط دانست و در این بین نباید از نقش ارتباطات خارجی و عوامل تاریخی و بیرون مرزی در ظهور پدیده فقر غافل بود.

۳- در تحلیل فقر در سطح کلان باید علاوه بر شناخت عوامل و ارتباطات خارجی، عوامل درونی جامعه را نیز به خوبی دریافت. به عبارت دیگر شناخت کامل در این زمینه در گرو شناخت بیرون (عوامل خارجی)، درون (عوامل داخلی در سطح کلان) و ساز و کار ربط میان این دو عامل

است.
۲- بعد از شناخت ارتباطات در سطح کلان می توان به ابعاد جزئی تر فقر و عوامل درون جامعه ای و آنچه اصطلاحاً مربوط به فرصتها، ارزشها و نگرشهاست، و ما نظریات جامعه شناختی آن را آورده ایم، روی آورد.

پس نتیجه
این مقاله قسمتی از تحقیق نظری است که در مرکز تحقیقات استراتژیک
تست مینول فرانسه بر نظریات فقر و نابرابری در سطح توسعه فقر در ایران به
انجام رسیده است.

- 1- Hamilton, 1987: 1-4.
- 2- Aron, 1972: 237.
- 3- Hollingshead.
- 4- Davis, 1948: 12.
- 5- Bernstein, 1967: 179.
- 6- Schiller, 1980: 40.
- 7- Ibid., 40.
- 8- Ibid., 40.
- 9- Waxman, 1983: 28.
- 10- Alcock, 1987: 90.
- 11- Waxman, 1983: 5.

- ۱۲- زیندل بر اولیوس کوز، ۱۳۷۰: ۲۵۵.
- ۱۳- همان، ۲۵۵.
- ۱۴- کوز، ۱۳۷۰: ۲۸۳.

الف) کوز، ۱۳۷۰: ۲۸۳.
۱- کوز، ۱۳۷۰: ۲۸۳.
۲- کوز، ۱۳۷۰: ۲۸۳.

- 1- Alcock, pers. Poverty and state support. New York: Langman Inc., 1987.
- 2- Aron, R. "Two Definitions of class", in Bertalan, Andreoli, Social inequality. Middlesex, England: Penguin Books Ltd, 1972.
- 3- Bernstein, Basil. "Linguistic Codes", Habitual phenomena and intelligence, in Everett T. Leach, Jr, Robert Fiddon and William E. Guthrie (eds.), Education and social class. New York: Wiley, 1967.
- 4- Davis, Allison. Social class influence upon Learning. Cambridge: Harvard university Press, 1948.
- 5- Hamilton, Malcolm and Maria Hirsztowicz. Class and inequality in pre - industrial, Capitalist and communist societies. New York: ST. Martin's press, 1987.
- 6- Schiller, Bradley R. The Economics of Poverty and Discrimination. Englewood cliffs, N.J. Prentice - Hall Inc., 1980.
- 7- Waxman, Chaim I. The stigma of Poverty - U. S. A. Pergamon Press Inc. 1983.